

## فریبا علاسوند

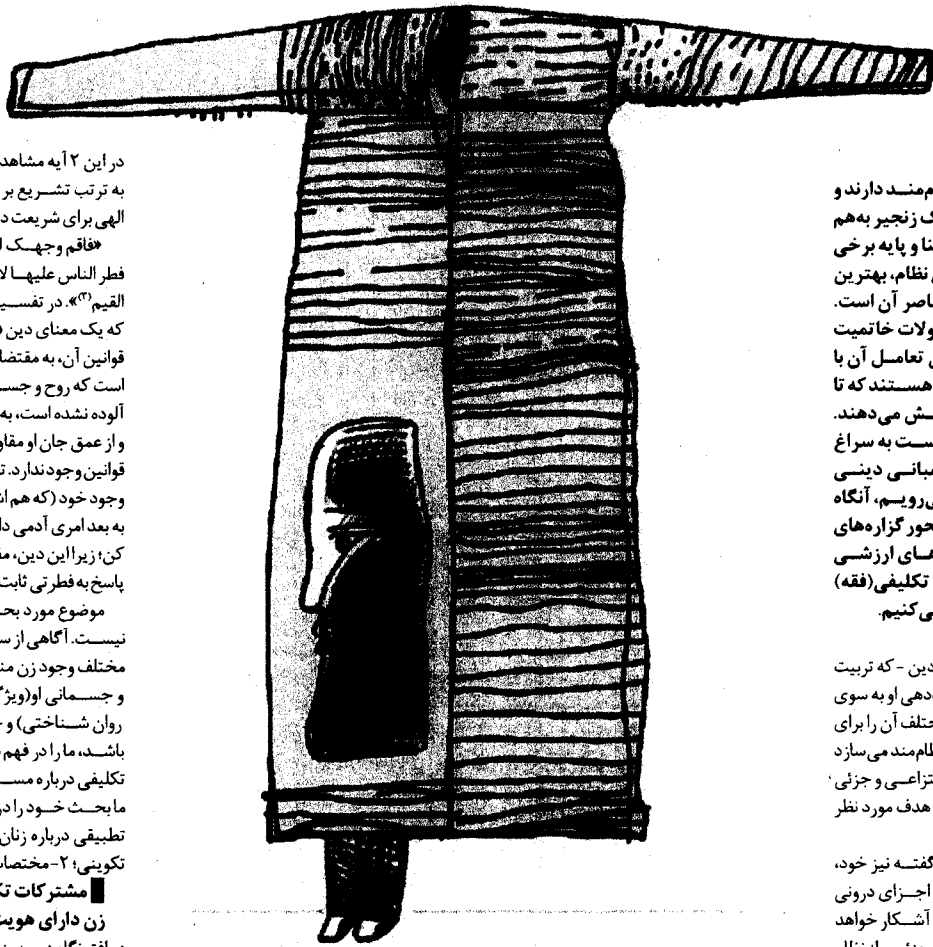
معارف دینی، ماهیتی نظام‌مند دارند و عناصر آن، حلقه‌هایی از یک زنجیر به هم پیوسته‌اند. بخشی از آنها مینا و پایه برخی دیگر بوده و آگاهی از کل این نظام، بهترین راهبردی برای درک و توجیه عناصر آن است. مبانی نظری دین، مانند مقولات خاتمیت دین، جامعیت آن و چگونگی تعامل آن با دانش بشری، قواعدی کلی هستند که تا جزئی‌ترین فروع دین را پوشش می‌دهند. از این رو، در این نوشتار، نخست به سراغ بررسی و تبیین اصول و مبانی دینی تأثیرگذار در مباحث زنان می‌رویم. آنگاه گزاره‌های روبینایی را که در ۳ محور گزاره‌های توصیفی (اعتقادات)، گزاره‌های ارزشی (اخلاق) و گزاره‌های حقوقی و تکلیفی (فقه) قابل تقسیم هستند، بررسی می‌کنیم.

وجود هدف واحد در مجموعه دین - که تربیت انسانی دین‌دار و جهت‌دهی او به سوی سعادت الهی است - اجزای مختلف آن را برای رسیدن به هدف مزبور، چنان نظام‌مند می‌سازد که غفلت از برخی اجزا و نگاه انتزاعی و جزئی به برخی دیگر، هرگز آدمی را به هدف مورد نظر نمی‌رساند.

هر بخش از تقسیمات پیش‌گفته نیز خود، دارای نظام بوده و ملاحظه همه اجزای درونی آنها با هم، واقعیت اصلی هر جزء را آشکار خواهد ساخت؛ مثلاً دیدگاه دین، زن جزئی از نظام تکوینی آفرینش است و جایگاهی تعریف شده و روشن دارد و با دیگر اجزای خلقت، در تعامل است. در این‌ها و مجموعه هستی‌های کمالی او و همچنین آنچه ندارد، برای او قالب و ویژه‌ای فراهم آورده است که بخشی از آن، از مظاهر و مقتضیات هویت انسانی او و بخشی دیگر نیز امداد قالب جسمانی و زنانه اوست. شناخت این جایگاه و تصدیق گزاره‌های توصیفی در این باره، به ما کمک می‌کند که نظام ارزشی دین را درباره زن بپذیریم و احیاناً به برخی اصول اخلاقی مشترک بین او و مرد و برخی اصول اخلاقی خاص او معتقد شویم؛ همان‌طور که ممکن است در نظام فقهی و حقوقی، به حقوق و تکالیف مشترک و مختص هر دو برسیم.

به هر حال، پس از ترسیم این مراحل است که جایگاه نظام حقوقی دین معلوم می‌شود. پس از تعیین جایگاه، نوبت به تأکید بر این حقیقت می‌رسد که فقه نظام‌مند ما (یعنی نظام حق و تکلیفی که خاصیت نظام‌مندی آن، ذاتی آن است) به گونه‌ای است که تعادل و تناسب لازم را بین حق و تکلیف به وجود آورده است. شناخت دقیق حقوق، مروه‌شناسی واضحی از تکالیف است که هر یک، توجیه‌گر دیگری است. نکته گفتنی در اینجا، این است که هر ۳ نظام مزبور، آموزه‌هایی ثابت و تغییرناپذیر دارند که مقتضای خاتمیت دین است و چون هر ۳ نظام، در پی تأمین سعادت موجودی به نام انسان هستند که اساساً با متغیرهای مختلف در ارتباط است و عوامل متعددی می‌توانند در تغییر ساختارهای فردی و اجتماعی او مؤثر باشند، قطعا با ظرفیت‌های تاریخی و اجتماعی یا تغییراتی که در بستر زمان و مکان رخ می‌دهد، مرتبط خواهند بود.

جوامع انسانی با تأثیری که بر یکدیگر دارند، به سنان حقیقت سیالی عمل می‌کنند که در هر عصر و زمان، بخشی از هویت خود را نشان می‌دهد؛ از این رو غفلت از این متغیرها و تأثیری که بر انسان می‌گذارد، دین و دیندار را از هماهنگی با شرایط نو باز می‌دارد. البته روشن است که قدرت اختیار و انتخاب انسان، او را از شباهت به موجودی کاملاً منفعل و متأثر دور می‌سازد و جنبه فعالیت و اثرگذاری



# فقه زنان

## نگاهی گذرا به مبانی و تفاوت‌ها

او را به رخ همه عوامل تغییردهنده می‌کشاند. بنا بر آنچه گذشت، مقتضای جامعیت دین این است که از تأثیر زمان و مکان، در استنباط‌های مختلف دینی، به‌ویژه استنباط‌های فقهی غافل نباشیم ولی باید دانست که یکی از سختی‌ها و مراحل مشکل فقه پویا و اجتهاد زنده، همین است که در عین توجه به متغیرها از عنصر ثبات دین فرونگاهد.

اکنون اگر نظام‌های سه‌گانه مزبور، درست آموزش داده شوند، با شناخت دقیق اصول شخصیت زن مسلمان، باید امیدوار بود که می‌توان الگوهای مختلفی از زن مسلمان را در همه محورهای زندگی فردی و اجتماعی ارائه داد، یعنی با توجه به همان منابع دینی و دقت در آخرین دستاوردهای علوم، مانند زیست‌شناسی، روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی، می‌توان الگویی مناسب برای زندگی فردی، زندگی خانوادگی، روابط اجتماعی، اشتغال، تحصیل و... ارائه کرد. در مرحله بعد هم باید تلاش کرد که الگوها را اصل قرار داده و قانونگذاران، برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران، متولیان فرهنگی و کارشناسان را به سوی آن سوق داد.

پس از بیان این مقدمه و اذعان و اعتراف به لزوم نگاه جدی به مباحث نظری و مبنايي دین، همه آنها را به عنوان اصول موضوعه و پذیرفته شده در نظر می‌گیریم و به اصل بحث که توجیه نظام فقهی اسلام درباره زن است، وارد می‌شویم. هدف از این بحث، رسیدن به دیدگاه روشنی درباره تفاوت‌ها و اشتراکات فقهی و حقوقی، در محدوده احکام زن و مرد است. برای رسیدن به این هدف، بر اساس

در این ۲۲ آیه مشاهده می‌شود، اشاره روشنی است به ترتب تشریع بر تکوین و مینا بودن آفرینش الهی برای شریعت دینی.

فایده و جهت لادین حنیفا فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلك الدین القيم<sup>(۱)</sup>. در تفسیر این آیه، مفسران می‌فرمایند که یک معنای دین فطری، این است که برنامه‌ها و قوانین آن، به مقتضای فطرت و خلقت اولیه انسان است که روح و جسم سلیم انسانی، تا زمانی که آلوده نشده است، به راحتی ضوابط آن را برمی‌تابد و از عمق جان او مقاومتی تصرف‌ناپذیر در برابر این قوانین وجود ندارد. ترجمه آیه چنین است: «ماهیه وجود خود (که هم اشاره به بعد خلقی و هم اشاره به بعد امری آدمی دارد). به سوی دین حنیف روی کن؛ زیرا این دین، مقتضای فطرت است. بهترین پاسخ به فطرتی ثابت و تغییرناپذیر است.»

موضوع مورد بحث نیز از این قاعده مستثنا نیست. آگاهی از سیر تکوین و آنچه در ابعاد مختلف وجود زن منتشر است، خواه در بعد خلقی و جسمانی (ویژگی‌های زیست‌شناختی و روان‌شناختی) و خواه در بعد روحی و امری او باشد، ما را در فهم شریعت و آموزه‌های فقهی و تکلیفی درباره مسائل زنان، بسیار یاری می‌دهد. مباحث خود را در ۲ مرحله اساسی و با نگاهی تطبیقی درباره زنان بی می‌گیریم: ۱- مشترکات تکوینی؛ ۲- مختصات تکوینی.

### مشترکات تکوینی زن و مرد

زن دارای هویت انسانی: در این مرحله، در افق نگاه دین، زن از هویت انسانی برخوردار است و نفخه الهی، به عنوان بالاترین وجهه تکریم آدمی، یکسان در اختیار مرد و زن قرار داده شده است. در آیات متعددی از قرآن کریم، این حقیقت نهفته است؛ از جمله، این آیه شریفه که می‌فرماید: «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحد و جعل منهن زوجها و بطن منهنما رجلا کثیرا و نساء<sup>(۲)</sup>». روشن است که ضمیر «ها» در «زوجها» که به نفس رجوع می‌کند و نفس یا روح انسانی، دارای جنسی است که در آن، اساساً انوشت و ذکورت راه ندارد.

«ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا العظام فکسونا العظام لحماتم انشاء خلقا آخر<sup>(۳)</sup>». در این آیه نیز تطورات و سیر شکل‌گیری جنین انسانی به وضوح بیان شده است بدون آنکه به جنسیت آن اشاره شده باشد و پس از شکل‌گیری این حقیقت مادی، سخن از انشاء و ایجاد گونه جدیدی از آفرینش در همین موجود است؛ یعنی همان کالبد جسمانی، فارغ از نگاه جنسیتی، به خلقی نو تبدیل شده و صاحب کمالات بالقوه ربوبی می‌شود.

به هر حال آیات فراوانی بر تساوی کامل هویت انسانی بین زن و مرد دلالت دارد. متأسفانه قطع ارتباط با اهل بیت عصمت<sup>(۴)</sup> که آگاهان به قرآن و تأویل آیات آن هستند باعث شد که ذهن‌های پرسنگر و روح‌های جست‌وجوگر و حقیقت‌جو، کام خود را از آب مسموم و آلوده‌ای که با دست دانشمندان یهودی به آنان تقدیم شد، سیراب سازند و با مراجعه مسلمانان به دانشمندان یهودی، باب اسرائیلیان در دریای احادیث باز شود و مفسران مسلمان، در ذیل آیات قرآنی، مطالب دانشمندان یهودی را وارد سازند. نمره این اختلاط نامیوم میراث‌داری انبانی از خرافه و اباطیل برای جامعه مسلمانان بود و اختلاط باطل با حق، همواره باعث شده است تا چهره حق نیز آن چنان که باید شناخته نشود.

روشن است که تساوی مرد و زن در خلقت انسانی، مبانی مستدل فلسفی نیز دارد که ما برای رعایت احترام و ماهیت بحث خود، به آنها نخواهیم پرداخت.

پس از ترسیم تساوی در هویت انسانی بین زن و مرد، باید به این نکته مهم توجه کرد که مقتضای این تساوی، آن است که زن نیز مانند مرد از همه

## شکلیابی و حفظ شرایط مطلوب در زن زمینه تکوینی دارد، نه آنکه مانند تصور برخی فمینیست‌های رادیکال، ناشی از حماقت و ضعف انگاشته شدن زن باشد

مظاهر روح و هویت انسانی بر خوردار باشد. مظاهر روح را در ۲ بعد ادراکات عقل نظری و ادراکات عقل عملی، طرح و دیدگاه خود را تبیین می‌کنیم. **عقل نظری و اشتراک زن و مرد در دریافت‌های معرفت‌شناسانه و جهان‌بینانه**

روح انسانی، توانایی‌ها و استعدادهایی دارد که بر اساس آنها می‌تواند با خود، خدا و جهان پیرامونش، اعم از غیب و شهود، تعامل کند. کشف حقایق گوناگونی که همه هستی را پر کرده است، از شناخت عالی‌ترین مراتب هستی (وجود خداوند) تا مراتب پایین‌تر (شناخت باطن وجود خود و دریافت روابط مختلف علی و معلولی بین موجودات پیرامونش) همه و همه از روح آدمی سرچشمه می‌گیرند. اگر ما، زن را دارای هویت انسانی می‌دانیم، پس باید در عقل

کشفی که با شناخت هستی از تباط تنگاتنگ دارد، به‌ویژه آن مقدار که به سعادت و راهیابی او مرتبط است، هیچ‌گونه ضعفی ندانسته باشد. مدارک عقل نظری، دایره‌های گسترده‌تری از آنچه گفتیم دارد و علوی نظیر ریاضیات را نیز شامل می‌شود. عدم ممارست زنان با علوم از این دست و رشد کمی محدودتر زنان در این علوم، به دلیل ویژگی‌های تکوینی زنان است که در محور دوم به آن می‌پردازیم ولی جالب این است که همین ویژگی‌ها، زنان را در بخشی از مدارک عقل نظری و عملی که به هدایت انسانی مرتبط می‌شود، موفق می‌سازد. بنابراین اگر چنانچه انسان است که وسواس شیطانی حیطه نظر و اعتقاد آدمی را نیز در می‌نوردد و اغواهای شیطان، عالی‌ترین حقیقت عالم را غیر حقیقی می‌نمایند و این وسوسه‌ها بر زن و مرد، یکسان اثر می‌گذارد، پس راه‌هایی از این وسواس‌ها و شناخت مبدا هستی نیز باید مشترک باشند. در قرآن این نکته درباره زنان، به زیبایی، در قالب مثال، بیان شده است:

**مثال ۱-** در سوره تحریم، آیاتی هست که به روشنی به استقلال نظری و توحیدی زن اشاره و بیان می‌کند که با وجود همه زمینه‌ها و شرایط پیرامونی‌اش به‌عنوان عوامل خارجی و تربیت‌کننده، می‌تواند براساس شناخت و اختیار، خودش راه سعادت یا شقاوت را برگزیند: «ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرات نوح و امرات لوط... و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرات فرعون»<sup>(۱)</sup>. هوسا فرعون با وجود همه عوامل بیرونی و حتی انگیزه‌های احساسی برای ابریت‌شدن و کفر، راه هدایت و خدایابی را پیش می‌گیرد و به تحقق و عنایت موجودی به نام خداوند اعتقاد دارد بدیهی است که اگر امکان این دریافت جهان‌بینانه برای زن وجود نداشت و در نهاد او این واقعیت مکتون نبود، هیچ‌گاه امکان دستیابی به این حقیقت پیدا نمی‌شد، حتی اگر زمینه‌ها و عوامل بیرونی هم مساعد بود.

قرآن برای بیان این واقعیت که وجود، واقعیتی در درون و کششی از بطن وجود است که موجود را به سوی هدف راهنمایی می‌کند، مثال زیبایی دارد و می‌فرماید: «انتم ترعونهم نحن الازرعون»<sup>(۲)</sup>. آیه مزبور بدون آنکه تأثیر انسان و فعالیت او را در پیدایش معلول هایش مانند رشد و شکوفایی مزارع نادیده بگیرد، نگاه عارف را به سوی حقیقتی اصیل می‌کنند که اگر بخواهید حقیقتا زارع - یعنی او که اولاً و بالذات منصف به زارعت است - را ببینید باید بدانید که ما زارعیم زیرا اگر ما در نهاد این بذر، قدرت و توانایی و امکان شکوفایی را قرار نمی‌دادیم و در تکوین او همه مراحل رشد و شکوفایی و کمال نهایی گندم شدن را نمی‌نهادیم، هراندازه هم شرایط بیرونی مساعد بود، امکان استحصال گندم از آن بذر فراهم نمی‌شد.

بنابراین اگر در نهاد زن، این امکان وجود نداشت، عالی‌ترین مظاهر روح که شناخت و باور به وجود مراتب‌اعلی هستی، یعنی خداوند است، فراهم نمی‌شد؛ همان‌طور که پشت باز زن به این حقیقت نیز با وجود همه عوامل مساعد بیرونی، از ظرفیت مشترک بین زن و مرد در انتخاب و اختیار برده برمی‌دارد و آن هم از مؤلفه‌های اساسی انسان‌شناسی دینی است: «ثا هدینا السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»<sup>(۳)</sup>.

**مثال ۲-** قطعا یکی از مظاهر روح، قدرت ادراک حقایق است. هرچه ظرفیت موجودی بیشتر باشد و حقیقت نفس او از توانایی بیشتری برای ادراک بر خوردار باشد، می‌تواند از علم فراوان‌تری نیز برخوردار شود. ظرفیت علمی حضرت آدم<sup>(۴)</sup> که دارای نفس و حقیقتی مشترک با حضرت حواست، آنچنان متسع است که معلم ملائکه می‌شود. وقتی سخن از ادراک و ظرفیت علمی است، تفاوتی ندارد که این ظرفیت، برای دریافت بدیهات و نظریات (علوم حصولی) باشد یا ادراک معلومات حضوری و شهودی. روشن است که اگر چشم شهود آدمی باز شود، این ادراک، قرب می‌آورد.

در رسیدن به این مرحله نیز که زمینه‌های فوق‌العاده انسان کامل را می‌طلبد، باز هم بین زن و مرد (انسان کامل) تفاوتی نیست. ظرف ادراک حضرت صدیقه طاهره<sup>(۵)</sup> هسان مقدار از حقایق پر است که ظرف ادراک حضرت امیر<sup>(۶)</sup> در مراتب پایین‌تر نیز سخن از تشویق به دانایی و آگاهی و لزوم آن، به‌عنوان یک تکلیف الهی برای مردان و زنان، در بسیاری از منابع دینی وجود دارد: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم»<sup>(۷)</sup>. روش و سیره پیغمبر خدا<sup>(۸)</sup> نیز چه درباره زنان و چه درباره مردان، همین‌بسر از تقای علمی آنان بوده است: درباره یکی از زنان پیامبر، به نام حفصه نقل شده است که چون این زن، پیش از ازدواج، تحت تعلیم خواندن و نوشتن بود، حضرت، به استاد وی که زن بود، سفارش کردند: کار خود را ادامه بدهد و نوشتن را نیز به وی بیاموزد.

از دیگر مظاهر روح، وجود احساسات انسانی است که خود، زمینه‌گریزهای عملی و انتخاب‌های رفتاری درست را فراهم می‌آورد، از این رو، هم در این بحث و هم در بحث بعد درخور توجه هستند. روشن است که آدمی ۲۲ کانون برای معرفت و کمال دارد که هر یک به سهم خود، می‌تواند او را در راه هدایت نگه دارند. کانون اول، عقل و دومی، دل است. دل، ماوای احساسات متعالی انسانی است که می‌تواند در صورت عدم پاسخ‌دهی عقل و یاد حالتی که پاسخ‌های او غیر جذاب باشد، به کمک دست‌های ادراک بیاید. زن و مرد، در شناخت‌های احساسی مشترک‌کنند احساسات انسانی به‌طور یکسان برخوردارند. قرآن کریم انسان عاقل را برای راهیابی، بین یکی از این دوره مخیر می‌داند: «ان فی ذلک لذکر لی لمن کان له قلب و القى السمع»<sup>(۹)</sup>.

انسان اگر بخواهد از قرآن بهره‌بردار، یا باید دارای قلب (به‌معنای عقل) بوده و از گوهر ادراک عقلانی برخوردار باشد و خود دارای قدرت تجزیه و تحلیل باشد یا گوش شنوا داشته باشد و دل‌پندپذیر. این دل، دلی است که احساسات انسانی داشته باشد. ملاحظه می‌شود که در این امر نیز بین زن و مرد، در بیان قرآن تفاوتی نیست. **ادراک عقل عملی و اشتراک زن و مرد در مدارک آن**

از مؤلفه‌های اصلی ادراکات عقل عملی، یکی داشتن قدرت اراده و اختیار است که در بحث پیشین، آن را از مختصات نوع انسانی بر شمرديم و دیگری وجود احساسات انسانی است که براساس شناخت و درک فطری خود را محسنتات و مقبحات اخلاقی، منشأ پیدایش رفتارهای نیک و بد می‌شود. این احساسات به اضافه دایره گسترده اختیار آدمی، گوهری است که از انسان شخصیتی اخلاقی می‌سازد. به علت اشتراک این ۲ ویژگی در

زن و مرد، قرآن در مدارک عقل عملی و توان به انجام رساندن آنها تفاوتی بین زن و مرد قائل نشده است: «ان المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و الصابرين و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین فروجهنم و الحافظات و الذاکرین الله کثیراً و الذاکرات اعدالله لهم مغفرة و اجرا عظیماً»<sup>(۱۰)</sup>.

روشن است که عقل عملی و مدارک آن، انسان را در سیر عبادت و عبودیت می‌اندازد: «العقل ما عید به الرحمن و اکتسب به الجنان»<sup>(۱۱)</sup>. عبودیت گوهری است فراروی آدمی، چه زن و چه مرد: «ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»<sup>(۱۲)</sup>. پس هیچ دلیلی برای دروغ کردن آن از زن وجود ندارد، مگر آنکه صورت مسأله انسانیت را از کتاب هستی‌شناسی زن پاک کرده باشیم.

**حقوق و تکالیف مشترک زن و مرد** وقتی که زن و مرد، دارای هویت انسانی و مظاهر مشترک آن هستند، طبعاً باید از حقوق و تکالیف مشترکی نیز برخوردار باشند که برخی از آنها عبارتند از: حق حیات، حق انتخاب، آزادی‌های اساسی، حق برخورداری از عدالت اجتماعی، حق تعلم رساله‌های عملیه، تکلیف در به‌وضوح دانستن مطالبی که آگاهی از آنها لازم است، تکلیف امر به معروف و نهی از منکر و تکلیف دفاع از کيان فردی.

ازدواج حقی و حکمی مشترک بین زن و مرد است. نیاز تکوینی آرامش جویی و نیز کشش غریزه جنسی در هر مردی، او را به سوی زنی می‌کشاند؛ همان‌گونه که این نیاز، به اضافه خواسته‌های روحی، مانند نگاه‌های طلبی و حمایت خواهی، زن را به سوی مردی معین سوق می‌دهد. هدف هر دو هم در این امر، ابقای نسل است؛ زیرا هر آدمی حس خلود و میل به جاودانگی خود را از راه بقا در حیات فرزند، راضی نگه می‌دارد. از این رو تولد و فرزندداری، مهم‌ترین هدف ازدواج است و ازدواج برای تأمین این واقعیت‌های تکوینی، به‌طور مساوی تشریح شده است<sup>(۱۳)</sup>.

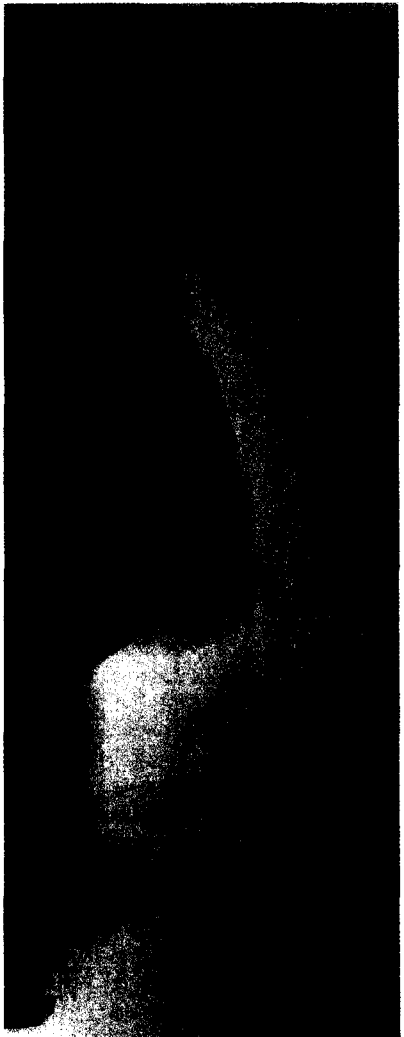
**زن و ویژگی‌های تکوینی** قطعا چهره عالم جسمانی، چهره تفاوت‌هاست و تفاوت، محدودیت می‌آورد. وقتی فیض هستی از منبع فیض منتشر می‌شود، هر آنچه داغ معلولیت به پیشانی دارد، به فراخور موقعیت و مرتبه وجودی‌اش (اعم از مرتبه طولی و جایگاه عرضی) بخشی از وجود را در خود جا داده و قالبی دیگر، وجود تفاوت‌ها بهترین دلیل برای تکامل موجودات با هم و پیدایش جمعیت‌هاست.

اگر توانایی‌های همه موجودات، یک اندازه بود، اجتماعی ۲ نفره هم به وجود نمی‌آمد. از این رو، اگر بناست اجتماع با خلقت حوا و آدم ارزانی شود، باید حوا موجودی متفاوت از آدم باشد و اگر این تفاوت‌ها در گوهر انسان نیست، پس در قالب جسمانی آنان است. بدین رو، زن و مرد در احسن تقویم، از لحاظ مختلف جسمانی و روانی، از تفاوت‌هایی آفریده شده‌اند تا بتوان نظام تسخیر متقابل را برقرار ساخت و هر یک با توانمندی‌های متفاوتی که دارند (فضل = زیادتی) و در برابر آنچه، دیگری ندارد (نقص = کمی) امتحان شود. با همین نگاه جامعه‌شناختی، قرآن راز تفاوت‌ها را این گونه بیان می‌کند: «اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعتنا بعضهم فوق بعضی درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیرا مما یجمعون»<sup>(۱۴)</sup>. یعنی آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند؟ (خیر، بله) ما معاش و روزی (وسیله حیات) را بین آنان در این زندگی دنیا تقسیم کردیم و برخی را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم تا بعضی، دیگری را (یکدیگر را) مسخر کنند و رحمت خداوند از آنچه آنان جمع می‌کنند، بهتر است.

این تفاوت‌ها، با توجه به کارکردها و وظایف متفاوتی که هر نوعی بر عهده می‌گیرد، قرار داده شده‌اند و با توجه به اینکه برای رسیدن به مقصد نهایی که عبودیت و کمال انسانی است، هر دو کارکرد، رساننده هستند. تفاوت‌های زیستی بین زن و مرد، متعددند ولی شاخص‌ترین آنها این است که زن، به‌عنوان کسی که نقش همسری و مادری را بر عهده می‌گیرد، دارای دستگاه زایش است با همه متعلقات و لوازمی که دارد؛ چنانچه همین امر، برای او از نظر روان‌شناسی حیاتی احساسی را رقم می‌زند که لازمه تصدی نقش مادری و همسری است؛ از این رو، ارتباط جسم و روان با یکدیگر، از راه فعل و انفعالات فیزیکی، شیمیایی و غدد درون ریز، تفاوت‌های جسمی و روحی، زن و مرد را در سیرری هماهنگ و مکمل یکدیگر قرار می‌دهد<sup>(۱۵)</sup>.

نکته درخور توجه این است که وجود حیات احساسی در زن که حقیقتی انکارناپذیر است و ما آن را ویژگی متناسب با کارکرد او معنا کردیم، خود منشأ آثاری در روح انسانی می‌شود؛ مثلاً وجود حیات احساسی در زن و ظرفیت‌های روحی و انفعال در او باعث می‌شود که در زمینه عقل عملی، این احساسات، به کمک احساسات انسانی او بیاید و از ظرفیت بالایی را به منظور جذب‌های اخلاقی بسازد.

بر همین اساس است که شکلیابی و استقامت، میل به آرامش و حفظ شرایط مطلوب، در زن زمینه‌تکوینی دارد، نه آنکه مانند آنچه برخی فمینیست‌های رادیکال تصور کرده‌اند، ناشی از حماقت و ضعف انگاشته شدن زن در یک سیر تاریخی باشد؛ گرچه معتقدیم که وجود ظالم همواره مستلزم وجود مظلومی صورت هم هست و نیز بر همین اساس است که زنان برای رسیدن به نتیجه معرفت‌های نظری، راه کوتاه‌تری را از پسل احساسات و عواطف جوشان خود طی



می‌کنند و این مسیر را بر پیمودن راه طولانی تر استنتاجات عقلی ترجیح می‌دهند. در مقابل، مردن نیز بر اساس کارکرد خاصی که بر عهده آنان قرار می‌گیرد، ویژگی‌های جسمی و روانی‌ای دارند؛ صلابت‌های مردانه در جسم آنان به اضافه غلبه حیات عقلی، از آنان موجوداتی متفاوت ساخته‌است. غلبه حیات عقلی خاص که در نتیجه تفاوت‌ها پیدا می‌شود، آنان را در مسیر عقل نظری، بیشتر پیش برده‌است. رهاورد آفرینش زن برای بشر، سکونت و دوستی و رحمت است؛ چنانچه در حدیث قدسی طولانی، درباره خلقت آدم آمده است؛ در نخستین رویارویی او با حضرت حوا، این شاخصه او را برای آدم چشمگیر می‌کند و نگاه حوا را دنیایی از آرامش بخشی و دوستی گسری می‌یابد.<sup>(۱)</sup> روشن است که اگر خود آدم به همین اندازه از این خصایص برخوردار بود، «حوا» هرگز توجه او را جلب نمی‌کرد و نگاهش با نیازی همراه نمی‌شد. مرحوم «سید قطب» در تفسیر خود، این ویژگی‌ها را در تکوین و شکل‌گیری اعضای بدنی، عصبی، عقلی و روحی زنان، حتی در همان سلول تخم، کامل می‌داند.<sup>(۲)</sup>

### المیزان علامه طباطبایی در تفسیر

علامه طباطبایی در بحثی مبسوط، ۲ ویژگی را در زن، از اهم مختصات او می‌داند و منشأ همه تفاوت‌های حقوقی و تکلیفی بین زن و مرد را نیز همین ۲ امر به حساب می‌آورد.<sup>(۳)</sup> این ۲ امر، یکی «حرث» بودن و دیگری لطافت‌بنیه و رقت شعور و ادراک زن است. روشن است که اولی مربوط به ویژگی جسمانی زن و دومی اختصاص به ویژگی روانی و کارکردهای روحی زن دارد. ناگفته نماند که هر یک از این ویژگی‌های تکوینی به‌عنوان یکی از گزاره‌های توصیفی، اشاره به واقعیتی در زن دارد که برای خود، لوازمی تشریحی را به دنبال می‌آورد.



### حقوق و تکالیف ویژه زنان

وقتی سخن از ویژگی‌های تکوینی است؛ از آنجا که تکوین، خاستگاه و بستر تشریح است، باید متناسب با این تقاضاها و توانایی‌های متفاوت، حقوق و تکالیف متفاوتی نیز داشته باشیم و گر نه این تفاوت‌ها بدون آثار بوده و در خلقت حکیمانانه خداوند توجیه‌پذیر نخواهد بود. وقتی تکوین، ابزار عمل و خمیرمایه کنش‌ها و واکنش‌های ذهنی، روحی و رفتاری است، پس باید هر کدام، موضوع خود را در شریعت بیابد. نمی‌توان از یک‌سو، تفاوت‌ها در صحنه تکوین را پذیرفت و زن را در خصوصیات جسمی و روانی‌اش متفاوت از مرد دانست و از سوی دیگر، طرح تساوی حقوق و وظایف را پی‌ریزی کرد. امروزه در دیدگاه‌های فمینیستی غیررادیکال، این ویژگی‌ها به رسمیت شناخته شده‌اند ولی به‌رغم تصدیق این ویژگی‌ها، آنها معتقدند که هیچ یک از این ویژگی‌ها نباید در صحنه حقوقی منعکس شوند. روشن است که این دیدگاه، تناقضی واقعی در بطن خود دارد که نمی‌توان با هیچ ترفندی آن را حل کرد. از این‌رو، می‌بینیم که در مواردی نتوانسته‌اند تأثیر این ویژگی‌های تکوینی را در دستاورد تلاش‌های خود نادیده بگیرند؛ مثلاً در ماده ۱۱ کنوانسیون محو تبعیض علیه زنان، خواسته شده که شرایط اشتغال به گونه‌ای باشد که مشکلات و مسائل خاص زنان را نظر بگیرند؛ مانند مسائل دوران بارداری. در بین متفکران غربی نیز در دوره «گفتمان تجدد» بر این دیدگاه تأکید می‌شد که زنان، سرشتی متفاوت از مردان دارند (مانند آنچه در تفکرات «روسو» وجود دارد) ولی مبنای اصلی این اصرار، این بود که با استفاده از دستاوردهای علوم در حوزه‌هایی نظیر جانورشناسی، فیزیولوژی، جنین‌شناسی، علم وراثت، مردم‌شناسی و روان‌شناسی ثابت کنند که جای زنان در خانه است و شاید این اصرار و افراط در تأکید بر نقش‌های جنسیتی، باعث تشدید جنبش زنان شده باشد.

تجربه تساوی و تشابه کامل در حقوق و وظایف بین زنان، در برخی کشورهای توسعه‌یافته، «اسم بدون مسما» و تجربه ناموفقی است که باز خورد خود را تا حدودی دیده‌است. خانم «شارون هیز»، سرپرست زنان کانادایی حاضر در کنفرانس یکن، پس از شنیدن مفاد کنوانسیون و سند یکن، با ناراحتی اجلاس را ترک کرد و به خبرنگاران متعجب گفت: «من طرفدار زندگی Pro-life خانواده protomily هستم. من به شما می‌گویم که سبب این کنفرانس، نه تنها مشکلات زنان را در نظر نگرفته بلکه تساوی مورد نظر یکن، برای زنان تساوی ایجاد نخواهد کرد. در کشور من، وقتی گروهی را به کار دعوت می‌کنند، باید ۵۰ درصد مرد و ۵۰ درصد زن استخدام شوند؛ اما متأسفانه، بیش از ۵۰ درصد از زنان استخدام می‌شوند و مردان بیکار می‌مانند. این در حالی است که من، هم باید در خانه و هم در بیرون کار کنم و همسرم باید بیکار باشد. پس این تساوی نیست. من با اولین پرواز به وطنم برمی‌گردم و سعی می‌کنم تفاوت‌ها را حفظ کنم؛ همان‌گونه که این تفاوت‌ها در خلقت وجود داشته‌است. این تفاوت‌ها، ما را حفظ خواهد کرد».<sup>(۴)</sup>

آری، این جملات از سخنان زنی انتخاب شده است که در موقعیت مناسب و مقتدرانه‌ای رهاورد سازمان‌های بین‌المللی را واگویی تجربه ناموفق کشورهای توسعه‌یافته می‌داند. در خور توجه است که کشور کانادا بر اساس آنکه قوانین خود را درباره تساوی بین زن و مرد، کامل‌تر از کنوانسیون CEDAW می‌داند، خود را ملزم به پیوستن به آن نمی‌داند.

نکته جالب این است که به همان اندازه که تشابه کامل بین زن و مرد باطل است، بی‌عدالتی و رعایت نکردن تناسب بین توانایی‌ها و وظایف زن و مرد نیز باطل و دور از خرد است. مشکل اصلی زنان این است که در عرصه‌هایی، میدان عمل و موفقیت

را از آنها گرفته‌اند که توانایی، استعداد و تناسب کامل را برای رسیدن به آن مقام‌ها داشته‌اند و از آنها لعنتی ساخته‌اند که بتوانند دیگران را به خود مشغول کنند. این مشکل، در عصر تجدد، برد بیشتری پیدا کرد، به این معنا که اگر زن، روزی در محدوده خانواده، حضوری صامت و غیرفعال داشت؛ امروزه بر عروسی در دست دلان فساد و تباهی و بازیچه‌ای در بازی‌های سیاسی است.

به هر حال، داشتن ویژگی‌های مختص باعث می‌شود که زنان به حکم فطرت طبیعی و حکیمانه، مشاغل نظیر مادری، همسری و مدیریت خانه را بر عهده گیرند؛ چنانچه پیامبر خدا فرمودند: «الرجل سید اهله والمرأ سید بیهته». تاجایی که وجود این ویژگی‌ها باعث می‌شود؛ حضور زن در برخی عرصه‌ها بر او واجب نباشد.

تأمین مخارج خانواده و حضور در عرصه کار و اشتغال برای سامان‌دهی اوضاع خانواده، برای زن، یک تکلیف نیست. وقتی برای کسی به‌عنوان یک تکلیف لازم باشد که مخارج را به عهده بگیرد، باید آن چنان از نظر روحی آماده حضور در عرصه کار باشد که همه صدمات ناشی از اصطکاک‌های اخلاقی، بی‌حرمتی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و... را تحمل کند زیرا اجتماع و بازار کار، صحنه تعارفات فامیلی نیست. وقتی هم که به خانه برمی‌گردد، باید بتواند به چشم‌های منتظر، پاسخ درخور بدهد. به بیان روشن‌تر و به دلیل وجود مهم‌ترین مشغله عالم، یعنی فرزندپروری و مهرگستری، باید وظایفی شکستنده را از روی دوش او برداشت که این، خود بزرگ‌ترین جهاد، تلاش و وظیفه برای اوست؛ چنانچه حق اوست که از این قوانین حمایتی برخوردار باشد.

علامه طباطبایی در این باره سخنان بسیار رسا و کاملی دارند. ایشان می‌فرمایند که بعضی امور، تکلیف هستند و تلقی حق از آنها غلط است. اموری نظیر جهاد و قضاوت، وظایف سنگین و بارهای کمرشکنی هستند که خداوند، زنان را از آنها معاف کرده‌است. وجود حیات احساسی در زنان، به‌عنوان یک ویژگی تکوینی، باعث شده‌است که شریعت، خود را با آن تطبیق دهد و این تکالیف را از آنان نخواهد، ولی در عوض، تصدی مشاغلی که با روحیه احساسی آنان خوشایند افتد، مانند تعلیم و پرستاری، برای آنان ممنوع نشده، بلکه بسیار با تکوین ایشان در تناسب است. این معنای آیه شریفه‌ای است که می‌فرماید: «فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف»<sup>(۵)</sup>؛ از این رو، چه سلباً و چه ایجاباً این ویژگی‌ها، در شریعت (حقوق و تکالیف) تأثیر خواهند گذاشت.

### تناسب بین حق و تکلیف

وقتی درباره نظام حق و نظام تکلیف بحث می‌شود، مراد از حق، حق واجب است؛ یعنی هر انسانی حقوقی دارد که عقل و شرع او را برای پیگیری و استیفای آنها محق می‌داند؛ به گونه‌ای که اگر «من علیه الحق» کوتاهی کند، اقامه دعوی برای شخص امکان‌پذیر است و می‌تواند با استفاده از مجاری قانونی، حق خود را بستاند. در برابر این حق نیز تکالیف الزامی‌ای وجود دارند که هر انسانی ملزم به رعایت آنهاست. واضح است که هر تکلیفی، بستر توانایی انجام آن مبتنی است و عقل و شرع، درباره محال بودن تکلیف غیرمقدور، با یکدیگر موافقت. مهم این است که دایره توانایی هر انسانی، گسترده‌تر از دایره تکالیف الزامی او است. از این رو، در این بحث، ۲ محور را می‌توان دنبال کرد: اول آنکه بین حقوق و تکالیف موجود، تناسب لازم برقرار باشد؛ دوم آنکه برای انسانی که دایره توانایی‌اش گسترده‌تر از دایره تکالیف الزامی او است نیز فکری بشود.

### رعایت تناسب بین حقوق و تکالیف

این مطلب، در قسران کریم، به‌عنوان یک اصل کلی، بارها تکرار شده‌است و درباره زنان، گویاترین آیات، این آیه کریمه است: «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف»<sup>(۶)</sup> البته بعضی از علما این آیه را ناظر به تساوی در حقوق و مزایای

انسانی بین زن و مرد می‌دانند؛ از جمله در کتاب «المرأ و کرامتها فی القرآن» که از سخنان آیت الله معرفت است. برای زنان، همان اندازه که تکلیف بر عهده آنان است، حقوقی هست. «لهن» یعنی آنچه به نفع زنان است. تعبیر «له» در اینجا به معنای حق است. همان‌گونه که «علیهن» به آنچه برای زنان، لازم، لازم، ترجمه

است، یعنی تکالیف، ترجمه می‌شود. تأکید قرآن بر این نکته است که تکالیف و حقوق زن، مثل یکدیگر نیستند؛ یعنی آن قدر با یکدیگر تناسب دارند که مانند هم به حساب می‌آیند اما در انگاری حقوق و تکالیف و تناسب بین آنها رعایت معروف شده‌است.

علامه طباطبایی، معروف را آنچه متناسب با قواعد دینی، اصول عقلانی و زیبایی‌های عرفی است، ترجمه کرده‌اند. به بیان دیگر، اگر کسی در منظومه حق و تکلیف زنان، به‌عنوان پیگیرهای واحد و نظام‌مند بنگرد، آنها را مقتضای خرد می‌شمرد، در عین آنکه عرف اصیل زمانه را نیز منطبق و هماهنگ با آنها خواهد یافت؛ یعنی این منظومه، به گونه‌ای پی‌ریزی شده‌است که تطورات و تغییرات فرهنگ‌ها، آداب و... در هر شرایطی می‌توانند خود را با آنها هماهنگ سازند و برنامه‌های بهتر و جامع‌تر از آن نخواهند یافت که همان نیازها را این‌گونه پاسخ دهد و استمدادها را به بار بنشانند. البته امروز بسیاری از عرف‌ها تحت تأثیر خواسته‌های غیرانسانی قدرت‌های بزرگ و به کمک نظام‌های رسانه‌ای پیشرفته ساخته می‌شوند یا جهت عوض می‌کنند؛ بنابراین، ما عرف را مقید به قید اصیل کرده‌ایم تا شامل عادات و برنامه‌هایی شود که در یک سیر طبیعی به وجود می‌آیند و در گذر زمان، تغییر می‌پذیرند.

از سوی دیگر، تکالیفی که بر عهده زن است، در وهله نخست، تکالیفی هستند که به‌عنوان یک انسان، بر عهده او است؛ یعنی تکالیفی که در آنها بین او و مرد تفاوتی نیست، مجموعه وظایفی که در برابر خدا، خود، مردم و طبیعت پیرامون خویش دارد. منابع دینی ما، کتاب، سنت، عقل و اجماع، سرشار از بیان این وظایف است که بیان کمترین فهرست از آنها سخن ما را به دراز می‌کشاند.

افزون بر این تکالیف، او به‌عنوان زن نیز وظایفی دارد. رعایت حد پوشش و عفاف، بیش از آنچه بر مردان لازم است، تکلیف اوست؛ همان‌گونه که اگر یک زن، ازدواج کرده باشد، تمکین در برابر شوهر، یک تکلیف دیگر است. بدیهی است که اصل در زندگی، انجام تکالیف است و با وجود وظایف بر زمین مانده، رسیدگی به امور غیرالزامی، گرچه ممنوعیتی هم نداشته باشند، معقول نیست؛ ولی در هر صورت، لازم است نظر دین را در باره این امور نیز بدانیم.

### گسترده‌گی توانایی‌ها نسبت به تکالیف

توانایی‌های انسان بیش از تکالیفی است که از او خواسته شده‌است. به بیان دیگر، گرچه آدمی قادر به انجام برخی امور است ولی از آنجا که دشواری الزام آنها بر کرده انسان سنگینی می‌کند، از عهده او ساقط شده‌است. این امور، درباره زنان نیز مطرح هستند؛ مثلاً نظام فقهی دین خواسته است که سراسر مباحثی را برای زنان را از راه‌های کم در دسترس، مهیا کند؛ مانند برخورداری آنان از مهریه و نفقه، اما آنان را موظف به داشتن شغلی برای ایجاد مالکیت و جمع‌آوری اموال نکرده‌است تا زن ناچار نباشد با مشقت، مخارج زندگی خود یا دیگران را تأمین کند. در عین حال، زنانی هستند که از تخصص یا هنر خاصی برخوردارند و دوست دارند به اتکال آن، درآمدی داشته باشند. نظر دین درباره این موارد چیست؟ قسران کریم به زیبایی این امر را بیان کرده‌است: «فلا جناح علیکم فیما

## تکالیفی که بر عهده زن است، در وهله نخست، تکالیفی است که به‌عنوان یک انسان، بر عهده او است؛ یعنی تکالیفی که در آنها بین او و مرد تفاوتی نیست

فعلن فی انفسهن بالمعروف<sup>(۳۳)</sup>؛ در آن محدوده‌ای که به زنان اختصاص دارد و می‌توانند عمل کنند، باکی بر آنها نیست. به بیان دیگر، از آن بخش از وجودشان که در اختیار خود آنان است، می‌توانند استفاده کنند و به امور و اشتغالات دیگر بپردازند. وجود حقوق باعث می‌شود که هر انسانی از حیات انسان دیگر سهمی داشته باشد. حقوق، انسان‌ها را به یکدیگر مشغول می‌سازد؛ مانند شوهر که با حق تمکینی که بر عهده همسرش می‌گذارد، از حیات زن سهمی دارد؛ همان‌گونه که حق نفقه زن که بر عهده شوهر است، سهمی از حیات مرد را به او اختصاص می‌دهد. معاشرت نیکو که حقی طرفینی است، سهمی متقابل از حیات زن و مرد را برای یکدیگر قرار می‌دهد ولی خارج از این محدوده (بخش فرغ حیات آنان) متعلق به خود آنها است.

در خور توجه است که در این مقدار نیز انسان نمی‌تواند بدون مرز وارد عمل شود. قرآن با آوردن کلمه «معروف» برای استفاده از این مقدار هم مقرراتی دارد. به بیان دیگر، زنان در بخشی از حیات خود می‌توانند مستقلاً وارد عمل شوند به این شرط که با قواعد دینی و ضوابط عقلانی و روش‌های پسندیده عرفی منافاتی نداشته باشد. چون مسائل فردی، در بسیاری موارد، با مسائل اجتماعی پیوند می‌خورند، باید هنگام قضاوت درباره آنها از حوزه مباحث اجتماعی، با نگاهی کلان‌تر به آنها نگریست. بنابراین، ممکن است انتخاب یک رشته تحصیلی یا یک شغل که به حسب حکم اولی، برای زن مباح است، در شرایطی و با توجه به وضع اجتماعی، مروج باشد و موازنه اشتغال بین مردان و زنان را به گونه‌ای به هم برزند؛ در نتیجه، بنیان برخی از ارزش‌های اجتماعی، نظیر خانواده را متزلزل کند.

بنابراین، زنان می‌توانند برای خود شغل اختیار کنند، مشروط به آنکه خروج از منزل، انتخاب نوع شغل، زمان اشتغال و... بر اساس معروف باشد. با توجه به این اصل قرآنی، قوانینی مانند مواد قانونی یک هزار و ۱۱۴ (درباره سکنتی) یک هزار و ۱۱۷ (درباره جواز منع همسر از حرفه یا شغلی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد) یک هزار و پنج و یک هزار و شش (درباره اقامتگاه زن و فرزندان) و مواد مربوط به تابعیت، توجیه‌پذیر هستند؛ همان‌گونه که می‌توان با توجه به همین اصل، مقررات و قوانین بیشتری را برای زنان و مسائل مربوط به آنان وضع کرد.

نتیجه این مقررات، گاهی حوزه فعالیت زنان را گسترده‌تر، گاهی محدودتر یا ضابطه‌مندتر می‌کند.

### خانواده محوری، مبنای بخشی از تفاوت‌های حقوقی بین زن و مرد

خانواده به عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی، در همه فرهنگ‌ها بار ارزشی فراوان دارد و مورد احترام ویژه قرار می‌گیرد. در خانواده، کسانی گرد هم می‌آیند که چگونگی حضورشان در خانواده، با یکدیگر متفاوت است. والدین، بنا به اختیار خود، این کانون را تشکیل داده و فرزندان، قهراً در این واحد قرار می‌گیرند، کودکانی که در مقاطعی از سن خود، به خواسته‌ها و تصمیمات والدین تن می‌دهند و به بیان روشن‌تر، شاکله شخصیت و آینده زندگی آنان به شدت متأثر از پندارها، گفتارها و رفتارهای پدران و مادران است. در این حريم که عرصه خصوصی نادیده می‌شود، قدرت‌های آمرانه دولتی حضور ندارند و قوانین احکام درون خانوادگی، برای سامان‌دهی آن به کار گرفته می‌شوند. در این محدوده، با هرم عاطفه، راه‌ها بسیار کوتاه می‌شوند و آدمی برای آنکه در حضور دیگران جذاب و خوشایند باشد، نیازی به رعایت آداب دست و پاگیر خارج از محدوده خانواده ندارد.

با این وصف، بسیار طبیعی است که شخصیت‌های حقوقی افراد باید ملاحظه شوند و زن به عنوان همسر و مادر و مرد به عنوان همسر و

پدر، دارای موقعیت خاصی باشند و حقوق فردی آنان در حقوق جدید پدری و مادری و این حقوق نیز در حقوق فرزندان، ضرب شوند.

آنچه حیات اجتماعی را از حیات فردی جدا می‌سازد، همین است که در حیات اجتماعی، تمنیات فردی، در کنار بلندای اهداف اجتماعی و زیبایی‌های حیات جمعی، حقیر جلوه کنند و گاهی در آنها ذوب شوند و نتیجه این گونه اعمال، با جلوه‌هایی نظیر ایثار و گذشت، در حساب فردی شخص پس‌انداز شود؛ یعنی رشد فردی هر کس، منوط به بهترین و زیباترین کنش یا واکنش در برابر جمع است. خداوند نیز بر اساس حکمت بالغه خود، جامعه را بستر رشد و تعالی افراد انسانی شمرده است. البته اعتبار این سخن تا وقتی است که زرق و برق گذرای لیبرالیسم، چشمان ما را انفریفته باشد و بتوانیم خانواده را در آن بافت سنتی و طبیعی خودش بشناسیم؛ زیرا خانواده، خواه هسته‌ای باشد و خواه گسترده، از نظر ما، بافتی کاملاً طبیعی دارد و از مرد و زن و فرزندان تشکیل می‌شود که سرپرستی و مدیریت این واحد را پدر خانواده بر عهده گرفته است. خانواده هسته‌ای، خانواده‌ای یک نسلی است (زوجین) و خانواده گسترده، خانوادگی است که بیش از یک نسل در آن زندگی می‌کند؛ مانند خانواده‌ای با وجود پدر بزرگ و مادر بزرگ.

در برابر این دیدگاه، در بین روشنفکران دینی، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که در عین تصدیق خانواده‌ای متشکل از مرد و زن، به عنوان تنها شکل مشروع خانواده<sup>(۳۴)</sup>، سلسله مباحث نو اندیشی دینی مسائل زنان، آن را فاقد

بافتی طبیعی می‌شمرد. در این دیدگاه، بافت حاضر خانواده که به مدیریت مرد، اتفاق او... اداره می‌شود، دارای هویتی طبیعی و تکوینی نیست بلکه یک قرار داد عقلانی است که با پیدایش تحول در عرصه اجتماع می‌تواند به اشکال دیگری نیز مبدل شود. شاید از سوی آنها، اداره خانواده در الگوی دموکراتیک، در حال حاضر بهترین الگو باشد.

متأسفانه الگوهای دیگری نیز برای خانواده در دنیای امروز وجود دارند که به شکل گسترده‌ای تبلیغ می‌شوند. این الگوهای جدید، بر اساس فرهنگ لذت جوانانه تأسیس شده‌اند؛ مانند انواع خانواده‌های توافقی نظیر زوج آزاد، هم‌جنس‌گرایان و تک‌والدی.

به نظر می‌رسد وقتی خانواده را تنها، وسیله‌ای برای ارضای شهوات جنسی دانستیم، این الگوها نیز معقول جلوه کنند، با این توجیه که «چون انسان تمایلات نفسانی مختلفی دارد، پس هم‌جنس‌گرایی نیز به‌عنوان یکی از تمایلات انسانی، نباید مورد تبعیض قرار گیرد، بلکه باید مورد شناسایی و حمایت دولت‌ها و جامعه بین‌المللی باشد»<sup>(۳۵)</sup>. در حالی که خانواده، در تلقی دینی و نه فقط اسلامی، بهترین آموزشگاه و مقدس‌ترین و پاک‌ترین مکان برای تولید نسل است؛ نسلی که باید بداند متعلق به چه کسانی است و در کجا و از کدام ریشه جوانه زده است و کدام‌نام را باید جاودانه سازد. در این صورت، ما تلاش نخواهیم کرد که به هر قیمتی مسأله ارضای جنسی را از تولید مثل جدا کنیم و دیگر، دسترسی نداشتن زنان به امکانات سقط جنین را تبعیض و ظلمی در حق آنان به حساب نمی‌آوریم.



بدهی است که اگر مبنای تشریح نظام خانواده را ارضای غرایز شهوانی فرض کردیم، بسا که به الگوهای دیگر آن نیز رسمیت بخشیم؛ همان‌گونه که اگر نقش مرد و زن را در تولید نسل، صرفاً یک نقش بیولوژیک بدانیم، تجویز خواهیم کرد که هر زن، با مراجعه به بانک اسپرم، بدون آنکه از دواج کند، صاحب فرزند شود.

این در حالی است که قرآن، در موارد متعددی مسئولیت راهیابی و ایجاد زمینه هدایت‌پذیری و تنظیم نیازهای مادی را بر عهده پدر و مادر نهاده و با نسبت دادن فرزند به هر دو، آنها را در ایجاد و پرورش شخص و شخصیت فرزندان مؤثر دانسته است. «والوالدات برضعن اولادهن حولین کاملین... و علی المولود به رزقهن و کسوتهن بالمعروف»<sup>(۳۶)</sup> یا «لاتضار والد بولده و لامولد له بولده»<sup>(۳۷)</sup>.

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی، به نظر می‌رسد که اعتراف به اصالت خانواده با بافتی طبیعی و مشروع، نیازمند آن است که در وضع قوانین، مجموعه این حریم ملاحظه شود. حقوق افراد در یکدیگر ضرب شده و مصالح عاجل و أجل خانواده لحاظ شود و کیان فردی افراد، حتی المقدور در نظر گرفته شود زیرا خانواده، بستر رشد اخلاقی و توسعه معنویت برای افراد است و از سوی دیگر به منافع خانواده به‌عنوان یک مجموعه توجه شود.

محوریت خانواده، بخشی از احکام متفاوت بین زن و مرد را پوشش می‌دهد؛ مثلاً وقتی اصل بر خانواده و حفظ کیان آن است، این مسأله اقتضا می‌کند که خانواده به مثابه یک مجموعه به هم پیوسته، توسط یک نفر مدیریت شود و مدیریت او به معنای قوامیت اوست. مسأله دیگری که توجه به آن، به درک تفاوت‌های حقوقی - فقهی بین زن و مرد کمک می‌کند، میزان شناخت علل احکام از سوی عقل است.

### کارکرد عقل در حوزه شریعت

در این باره چند عنوان مهم وجود دارد که بررسی اجمالی آنها برای رسیدن به مقصد لازم است:

- الف) تبعیت احکام، از مصالح و مفاسد نفس‌الامری.
- ب) حسن و قبح ذاتی.
- ج) تحسین و تقبیح عقلی.
- د) موقعیت مدرکات عقل عملی و عقل نظری، در قیاس و استنباط.

یکی از مبانی مسلم در فقه شیعه، تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی است. مصالح و مفاسد (جهات محسنه و مقبیه) واقعیاتی در اشیا، افعال یا روابط انسان یا امور متفاوت هستند که باعث می‌شوند، احکام با پیوندی منطقی به آنها وصل شوند. به بیان دیگر، این مصالح و مفاسد، عللی هستند که بر اساس آنها شارع، احکام را جعل کرده و حکم خود را از حالت گسراف و باطل خارج ساخته است. از آنجا که رابطه مصالح و مفاسد با احکام، رابطه علی و معلولی است، الزاماً مصالح و مفاسد در رتبه مقدم بر احکام قرار دارند. بر این مسأله قضایی چند متفرع است؛ از جمله آنکه فقه شیعه، مکتب تخطئه است؛ یعنی اعتقاد شیعه بر این است که تلاش فقه‌های مجتهد، در بسیاری موارد، به نتیجه لازم می‌رسد و احکام واقعی بر او و مقلدانش مکشوف می‌شود و در مواردی نیز ممکن است به دلایلی که در کتب اصولی بیان شده است، دستش به احکام واقعی نرسد که البته در این موارد نیز مذکور است. در برابر این دیدگاه، مکتب مصوبه اهل سنت قرار دارد؛ یعنی صرف نظر از حکم شارع، این مصلحت‌ها و مفسده‌ها وجود دارند. این قضیه، در حوزه افعال و اعمال آدمی، موضوع یک قضیه کلامی نیز قرار گرفته که مسأله حسن و قبح ذاتی است. مکتب کلامی عدلیه، معتقد است که افعال آدمی، صرف نظر از حکم شارع، منصف به خوبی و بدی‌اند و جهات محسنه و مقبیه در آنها وجود دارند. حلال در اینکه این

انصاف، تا چه حد است؟ آیا مصلحت و مفسده در آنها به حدی است که استیفای آن لازم است و این مصلحت و مفسده، علت تامه خوبی و بدی هستند یا آنکه در فعل فقط تأثیر این مصلحت تا آنجاست که مقتضی خوبی و بدی را در آن درست می‌کند، ولی اگر مانع پیدا نشود، مقتضی خشی می‌شود؟ اینها خود، مباحث مفصلی است که از حوصله این نوشتار خارج است؛ ولی به اجمال باید گفت این دیدگاه، بین بزرگان علم کلام شیعه وجود دارد. در این میان، اشاعره از بین مکاتب کلامی اهل سنت، حسن و قبح ذاتی را نفی کرده و معتقدند: «که حسن و قبح، عنوانی هستند که پس از حکم شارع برای افسال پیدا می‌شوند و در واقع، به تقدم مصالح و مفاسد، به عنوان علل احکام قائل نیستند، بلکه معتقدند: «الحسن ماحسنه الشارع والقبیح مایقبحه الشارع» نیک آن است که شارع آن را نیک اعلام کرده باشد و زشت آن است که شارع قبیح و زشتی آن را بیان داشته باشد. گفتنی است که این مصلحت یا مفسده، گاهی شخصی است و در خود شیء یا فاعل وجود دارد و گاهی به لحاظ پیامدها و عوارضی است که شیء یا فاعل را احاطه کرده‌اند؛ مثلاً حکم به نجاست خوک، بر اساس مفسده شدیدی است که در خود این موجود وجود دارد؛ ولی نجاست کافر- کافری که ممکن است جهات بهداشتی را نیز خیلی خوب مراعات کند- معلول برخی مفاسد است که در صورت اختلاط بدون مرز مسلمانان با آنان، برای مسلمانان به وجود می‌آید، مانند سلطه‌ای که بر ایشان پیدا خواهند کرد و منابع مادی و معنوی آنان را غارت خواهند کرد.

نکته دیگری که متفرع بر اعتقاد به وجود حسن و قبح ذاتی است، امکان شناخت این مصالح و مفاسد برای عقل است. نتیجه‌ای که از این بحث می‌شود، این است که شناخت مصالح و مفاسد، یکی از علل احکام به حساب می‌آید، برای عقل بشر، کاری بسیار سخت است. آن چنان که علما حوزه کارکرد عقل در این زمینه را با تعبیر «النادر کالمعسوم» ذکر کرده‌اند. شناخت علت حکم، با وجود محدودیت دریافت‌های عقل بشری، امر ممکن نیست؛ چرا که حکم شرعی با علل و عوامل پشت پرده بسیاری از تباط دارد؛ به گونه‌ای که گاهی مفاسد یا مصالحی که در درازمدت بر عمل مترتب خواهد شد، مناسبت حکم شارع قرار می‌گیرد. پیگیری این مطلب، در مفاهیم قرآنی، ما را به شواهد مفیدی می‌رساند. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «از گناهان بیهیزید که دامنه آنها، ذریه را در بر می‌گیرد». قرآن بر خلاف فرهنگ فردگرایی مغرب‌لیبرالیستی، آدمی را در حیطه رفتار خود مسوول پیرامون خود نیز می‌داند تا آنجا که برای او حتی در برابر آیندگان و نسل‌های بعد نیز مسوولیت قائل است. به هر تقدیر، درک چنین امری برای عقل، بسیار سخت یا ناممکن است. بنابراین، در کلمات بزرگان و فقها این جمله جلب‌نظر می‌کند که عقل، در سلسله علل، ناکارآمد ولی در سلسله معلول‌ها کارآمد است؛ یعنی در کشف مصالح و مفاسد، کاربرد چندانی ندارد، ولی در برخی معلول‌ها و احکام کمک می‌کند و با کشف روابط بین احکام، می‌توان به اتکای آن، احکام جدید را استنباط کرد.

**تفاوت حکمت و علت**

علت همواره با حکم است، گرچه برای ما معلوم نباشد؛ ولی حکمت‌ها در بیشتر موارد، با احکام حاضرند و در عین حال از توجیه همه موارد اجرائی حکم، عاجزند. بنابر آنچه گذشت، اساساً نباید متوقع بود که عقل ما بتواند همه احکام فقه را توجیه کند و به گونه‌ای فراگیر بتواند پاس‌خواری همه شبهات احکام باشد و این امر طبعاً در فقه زمان نیز مطرح است. در این زمینه، پیروی از مکتب اهل بیت<sup>(ع)</sup> بسیار مفید است؛ اگر کسی علت احکام، به ویژه احکام متفاوت را می‌پرسد، آن حضرات، گاهی حکمت‌ها را بیسان می‌کردند، گاهی علت‌ها را تبیین می‌کردند و در مواردی نیز فرد پرسشگر را به سکوت، دم فروبستن و قیاس نکردن دعوت می‌کردند. گاهی نیز با توضیح دقیق آیات قرآنی، زمینه درک بیشتر آنها را فراهم می‌کردند.

شیخ صدوق در کتاب شریف توحید، ضمن نقل روایت مفصلی، گفت‌گویی ایسی العوجاه را با هشام بن حکم، یکی از اصحاب امام صادق<sup>(ع)</sup>، بیان می‌کند. ابن‌ابی‌العوجاه، که دهری زیرک و پر جدال زمان صادقین<sup>(ع)</sup> بود به این شخص اعتراض کرد که در آیات کتاب شما تناقض وجود دارد. هشام پرسید: «تناقض در کجا است؟». او گفت: «در اینجا که در یک آیه قرآن می‌گوید که اگر مردان بخواهند بیش از یک زن اختیار کنند، تا چهار زن را می‌توانند به عقد دائم خود درآورند، ولی به شرط آنکه عدالت را رعایت کنند. آنگاه در آیه دیگر می‌گوید که شما هر چه کنید، نخواهید توانست بین همسران خود عدالت برقرار کنید؛ ولی تلاش کنید که همه میل و توجهتان را به یکی معطوف ندارید. آن چنان که دیگری را و مانند زن بدون شوهر بماند. به بیان دیگر، یکجا به طور ضمنی می‌گوید: مردانی هستند که عدالت بورزند و در جای دیگر تصریح می‌کند که کسی نمی‌تواند در موضوع مورد نظر، عدالت را رعایت کند». هشام در مانده شد و به خدمت امام صادق<sup>(ع)</sup> رسید و چاره خواست. حضرت فرمودند که «هریک از ۲ حکم، متعلق خاصی دارد. آنجا که عدالت را بر مرد واجب می‌کند، مردانش عدالت در ادای حقوق واجب، مانند نفقه است و آنجا که از آن نفی می‌کند، مردانش عدالت در تقسیم محبت است»<sup>(۱)</sup>. در مقابل، گاهی نیز آمده<sup>(۲)</sup> از تفحص درباره حکم منع کردند؛ مانند گفت‌وگویی که بین امام و «ابان بن تغلب» درباره دیه عضو گرفت. راوی از امام درباره دیه قطع انگشت می‌پرسید که تا قطع ۳ انگشت، دیه مرد و زن مساوی است؛ ولی در انگشت چهارم، دیه زن نصف می‌شود. راوی بسا تعجب علت را پرسید و آن را با حکم قبل مقایسه کرد. امام با قاطعیت او را از قیاس و استدلال‌های غیرقطعی ذهنی که راه به جایی نمی‌برد، منع کرده و فرمودند: «فروعات دین الهی، شکار عقول ناقص بشری نمی‌شوند و دین و سنت رسول خدا(ص) اگر مورد قیاس قرار گیرد، دین ضعیف می‌شود». درخور توجه است که در بخشی از روایات نیز به صراحت بیان شده است که از ناحیه آنچه مورد آگاهی بندگان قرار نمی‌گیرد، تکلیفی متوجه آنها نمی‌شود: «ما حجب الله علمه علی العباد فهو موضوع عنهم»<sup>(۳)</sup>.

بنیان‌های فکری‌اش را تصحیح کرده است. اگر اعتقاد به خدای حکیم و علیم، در جوانی شکل بگیرد، تمهید، بهترین مولود و لذیذترین میوه آن است. چنین انسانی، دیگر در چراهای فروعات احکام، متوقف و حیرت‌زده نمی‌شود. این مطلب، به خوبی از روش تعلیمی ائمه<sup>(ع)</sup> استفاده می‌شود. باورهای بنیادین و اعتقاد به خدای مهربور که خیر بنده خود را می‌خواهد و از موضع ضعف، جهل و ظلم، وظایفی را بر او بار نمی‌کند، آن چنان جذبه‌ای دارد که بر عکس واکنش‌های موجود، نوجوانان و جوانان را به انفعال بیشتری در برابر ذات احدیت و فرمان‌های او می‌کشاند.

**سیره عقلا در اعتنا به خیر نفع**

یکی از عبادات عقلایی که در بین مردم همه زمان‌ها مرسوم بوده، توجه به خیر و مطلبی است که فرد مورد اعتماد برای انسان می‌آورد. عدم دسترسی به طرق و شیوه‌های علم‌آور، باعث شده که بنای امور را در امر اطلاع‌رسانی، بر اعتماد به خبر افراد موقر بگذارند. مانع از این اصل پیروی می‌کنیم و می‌گوییم که همه مورخان مسلمان و غیر مسلمان که تاریخ اسلام را مطالعه می‌کنند، در نخستین رویارویی خود با تاریخ اسلام، با مقوله‌ای به نام صداقت و امانت وصف ناشدنی پیامبر خدا<sup>(ص)</sup> آشنا می‌شوند. صداقت و امانت حضرتش به اندازه‌ای بود که در عنوان نوجوانی، مورد اعتماد کامل ریش سفیدان مکه بود. جالب توجه است که این شخصیت نیکو، با قدرت و تأثیر فراوان و وزانت اجتماعی خاص، ۴۰ سال در میان مردم و با شخصیت حقیقی محض، زندگی کرد و در ۴۰ سالگی، اطلاع‌رسان منحصر به فرد غیب شد. آیا منطقی است که او را یک شبه به کذب متهم کنیم؟ قطعاً ممکن نیست. از این رو، در قرآن شریف، تهمت‌های کفار مانند ساحر مجنون به ساخت حضرتش، نقل شده است که خود کتایه از نفوذ کلام ایشان است؛ ولی کسی به خود جرأت نداده است که حضرت را به کذب متهم کند زیرا این تهمت برای هیچ کس باور کردنی نبود. بر این اساس، جای آن دارد که مانند سیره‌ای که در برابر خیر مورد اعتماد در بین ما، در همه موارد وجود دارد، در رویارویی با اخباری که از حضرتش نقل شده و از مکتون غیبت، ما را از احکام حلال و حرام آگاه ساخته است، به آنها گردن نهیم و روح خود را با پرستی‌های کم فایده نیازاریم

**وجود حیات احساسی در زن، منشأ آثاری در روح انسانی می‌شود؛ مثلاً وجود حیات احساسی در زن و ظرافت‌های روحی و انفعال در او، باعث می‌شود که در زمینه عقل عملی، این احساسات، به کمک احساسات انسانی او بیاید و او ظرفیت بالایی را به منظور جذب‌های اخلاقی بسازد**

- بی‌نوشت‌ها**
- ۱- سوره طه، آیه ۵۰.
  - ۲- سوره اعلی، آیه ۳.
  - ۳- سوره روم، آیه ۳۰.
  - ۴- سوره نساء، آیه ۱۴.
  - ۵- سوره مومنون، آیه ۱۴.
  - ۶- سوره تحریم، آیه ۱۰.
  - ۷- سوره واقعه، آیه ۶۴.
  - ۸- سوره انسان، آیه ۳.
  - ۹- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب احادیث ۱۶-۱۵ صص ۱۳-۱۵.
  - ۱۰- سوره ق، آیه ۲۷.
  - ۱۱- سوره احزاب، آیه ۱۳.
  - ۱۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳ و ۱۱.
  - ۱۳- سوره ذاریات، آیه ۵۶.
  - ۱۴- جهت اطلاع بیشتر رک به تفسیر المیزان، ج ۱ و ۲، ص ۲۷۷.
  - ۱۵- سوره زخرف، آیه ۳۲.
  - ۱۶- رک به «کتاب‌نقد»، ج ۱۷، گزارش از کتاب زن در نگاه علم، صص ۲۱۳-۲۱۲ و مقاله «تفاوت‌های بیولوژیک زن و مرد»، صص ۲۵۳-۲۲۱.
  - ۱۷- علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۷.
  - ۱۸- تفسیر فی ظلال القرآن، الجزء الخامس، صص ۵۸-۵۹.
  - ۱۹- تفسیر المیزان، ج ۱، صص ۲۷۸-۲۶۲.
  - ۲۰- گزارش توصیفی از اجلاس پکن، مکتوبات داخلی شورای عالی انقلاب فرهنگی، صص ۲۰-۱۰.
  - ۲۱- سوره بقره، آیه ۲۲۴.
  - ۲۲- سوره بقره، آیه ۲۲۸.
  - ۲۳- سوره بقره، آیه ۲۳۴.
  - ۲۴- مجله زنان، ش ۵۷.
  - ۲۵- مجموعه مقالات دفاع از حقوق زنان، ص ۹۲، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، قم.
  - ۲۶- بقره ۲۳۲/۲۳۱.
  - ۲۸- کافی، ج ۵، ص ۳۶۲، باب فیما حله الله - عروجل من النساء، التهذیب، ج ۷، ص ۴۲۰-۲.
  - ۲۹- توحید صدوق، ص ۱۳، باب التعریف والبیان والحجه و «سکتوا عما سکت» غوالی الثالی، ج ۳، ص ۱۶۶.

